



گفت‌وگو با جک نیکلسون به بهانه‌ی حضورش  
در فیلم فهرست آرزوها

## رجوع به گذشته برای خلق صحنه‌هایی زیبا

«فهرست آرزوها» فیلمی است که با استقبال هم‌زمان منتقدان و تماشاگران مواجه شده است؛ فکر می‌کنید اصلی‌ترین دلیل چنین موفقیتی چه بوده است؟

اغراق نیست اگر بگویم دلیل اصلی موفقیت این فیلم کارگردانی جسورانه‌ی آن است؛ فیلمنامه‌ی این فیلم آن قدر خام بود که هر کسی نمی‌توانست آن را کارگردانی کند، اما «راب رایتر» آن چنان در کارش مهارت دارد که می‌تواند از یک داستان یک پاراگرافی هم یک فیلم خوب بسازد! کم‌دی ژانری است که همواره مورد استقبال سینماورها واقع می‌شود؛ حالا اگر در این ژانر کمی نوآوری هم نداشته باشیم، بدون تردید استقبال از آن دو چندان خواهد شد.

به نکته‌ی خوبی اشاره کردید؛ ضعف فیلمنامه در بعضی سکانس‌ها بد جواری توی ذوق می‌زد!

بله؛ متأسفانه باید بگویم در بعضی سکانس‌ها حتی دیالوگ‌های کافی هم در فیلمنامه وجود نداشت و این بازیگران بودند که با همکاری رایتر توانستند این گونه خلاءها را تا حدودی پوشش دهند!

... یعنی درست مطابق نظر منتقدان سینمایی!

همین‌طور است، اگر منصفانه قضاوت کنیم بازیگران این فیلم در خلق فضاها و موقعیت‌های کم‌دی خیلی خوب کار کردند و بدون شک بازی شما و «مورگان فریمن» سرآمد تمام بازی‌ها بود!

از اظهار لطفتان سپاسگزارم. مورگان یکی از بهترین بازیگرانی است که تا کنون با آن‌ها هم‌بازی بوده‌ام. او ذاتاً انسان شوخی است و همین شوخ‌طبعی‌اش زمینه‌ی خوبی را فراهم کرد تا من هم بتوانم پاره‌یی از استعدادهای خود را به نمایش بگذارم!

چه قدر از موفقیت این فیلم رامر تبط با حضور دو چهره‌ی سینمای هالیوود یعنی خودتان و مورگان فریمن می‌دانید؟  
در این باره بهتر است چیزی نگویم، چون ممکن است حمل بر خودستایی شود!

اما واقعیت این است که تماشاگران بسیاری فقط برای دیدن شخصیتی تازه از نیکلسون به سینما می‌رفتند!

خوشحالم که به چنین جایگاهی در سینما رسیده‌ام، ولی باید متذکر شوم که تمام عوامل حاضر در یک کار هستند که سبب موفقیت آن

**«جان جوزف نیکلسون»** ملقب به «جک نیکلسون» و با نام مستعار «جیمی مارلیت» در آوریل ۱۹۴۱ در منهتن نیویورک به دنیا آمد. او در دوران کودکی پدرش را از دست داد و تحت حمایت پدر بزرگ و مادر بزرگش قرار گرفت. نیکلسون فعالیت خود را از دهستان ویبا نشس آفرینی در تئاترهای دانشجویی آغاز نمود و خیلی سریع توانست منابع ترفیع اسپانسیا و تاکسون در حدود ۱۰ فیلم سینمایی را نیز در تئاتر بزرگی بازی کرده و نگاهی به کارنامه‌ی هنری‌اش حاتی از حضور او در بسیاری از شاخه‌های تاریخ سینماست! «مجلسی جیمی‌ها»، «دیوانگی از نفس برنده»، «دوران محرومیت»، «حافا»، «چند مرد خوب»، «درباره‌ی انسیت»، «درخشش»، «جیمی که دارم»، و «مردگان» از جمله فیلم‌های پرطرفدار نیکلسون هستند. نیکلسون با دریافت جایزه‌ی اسکار و جایزه‌ی گلن گلاب در دوران فعالیت حرفه‌ی خود بازیگری است که به آفرین شخصیت‌های عصبی مزاج و بعضاً سرور شهرت دارد. ترجمه‌ی گفت‌وگوی زیر به بهانه‌ی اکران نسبتاً موفق کمدی «فهرست آرزوها» پیش روی شماست.

کار می‌شوند؛ در این میان، من همان قدر نقش داشتم که چهره‌پرداز نقش داشتم!

برای بازی در این فیلم چه قدر تمرین کردید؟

تمرینات را حدوداً از سه ماه قبل از شروع فیلمبرداری آغاز کردم تا زمان کافی برای انطباق با شخصیت «ادوارد کول» داشته باشم!

کول هیچ شباهتی با خودتان نداشت؟

چرا، یک شباهت بارز؛ ادوارد کول یک میلیونر بود و من هم وضع مالی‌ام بد نیست!

منظورم خصوصیات شخصیتی بود؟

ببینید، کول یک میلیونر به آخر خط رسیده است که دوست دارد پایان زندگی‌اش را خودش رقم بزند، یعنی آن قدر شجاعت دارد که خود را با وجود بیماری به بی‌خیالی زده و با دوست همدردش به سفر برود... بین من و کول چه شباهتی می‌تواند وجود داشته باشد؟ به‌طور یقین هیچ شباهتی، چون من اگر روزی به بیماری علاج‌ناپذیری مبتلا شوم آن قدر زود تحت تأثیر قرار می‌گیرم که ممکن است زودتر از آن چه پزشکان تعیین کرده‌اند بمیرم!

با این‌که میمیک صورت‌تان خیلی منعطف بوده و قابلیت تغییر زیادی دارد، اما در این فیلم چهره‌تان همان‌طور است که در پشت‌صحنه‌ی فیلم‌ها از شما سراغ داریم!

[با خنده] احتمالاً منظورتان لیخند تلخی است که بر چهره دارم!



### فهرست آرزوها (The Bucket List)

کارگردان: راب راینر - فیلمنامه: جاستین زیگهم - موسیقی: مارک شیمن - مدیر فیلمبرداری: جان شوارتزمن - تدوین: رابرت لیتون - طراح صحنه: بیل برزسکی  
 بازیگران: جک نیکلسون (ادوارد کول)، مورگان فریمن (کارتز چمبرز)، شوت هیز (تامس)، بوری تاد (ویر جینا چمبرز)، الفونسو فریمن (راجر)، رویتا کینگ (انجلیکا) و راب مارو (دکتر هالینز)  
 مدت فیلم: ۹۷ دقیقه  
 محصول ۲۰۰۷ آمریکا

### داستان فیلم

«ادوارد کول» میلیونر و «کارتز چمبرز» کارگر مکینیک هیچ نقطه‌ی اشتراکی با یکدیگر ندارند جز بیماری علاجه‌ناپذیری که هر دو گرفتارش شده‌اند و به خاطر آن مجبورند اتاقی را در بیمارستان با هم تقسیم کنند. کول که از حضور چمبرز در اتاق ناراضی است، کم‌کم به بودن او عادت می‌کند. بعد از آزمایش‌های متعددی که روی هر دوی آن‌ها انجام می‌شود، کول و چمبرز پی می‌برند که مدت زیادی برای استفاده از نعمت‌های زندگی در اختیار ندارند، از این رو پس از تنظیم فهرستی از کارهایی که همیشه دلشان می‌خواسته آن‌ها را انجام بدهند از بیمارستان فرار می‌کنند. این سفر مشترک در آسمان و زمین باعث می‌شود به هم انس گرفته و یکدیگر را تسلی دهند، اما مهم‌تر از دوستی به وجود آمده میان این دو مرد، درک لذت زندگی توسط آن‌هاست ...

درست است، منظورم همین بود!

فکر اولیه برای شخصیت ادوارد کول این بود که او خبر غیرقابل تحمیلی را شنیده و تا آستانه‌ی انهدام روحی رفته و برمی‌گردد، به همین دلیل می‌بایست چین و چروک در صورتش وجود داشته و موهایش هم دچار ریزش شده باشد. اما از نظر چهره؛ راینر از من خواست که چهره‌ی خشن و اخمو داشته باشم، ولی من او را توجیه کردم که چنین شخصیتی نمی‌تواند خشن باشد!

چرا این طور فکر می‌کردید؟

چون ادوارد کول هر چه‌قدر هم که ناامید بود اما این جرئت را داشت که برگردد و برای دوران کوتاهی هم که شده زندگی زیبایی را آغاز کند و این برگشتن می‌بایست با یک لبخند غم‌انگیز همراه می‌شد؟! دقیقاً، به همین خاطر سعی کردم تغییر زیادی در چهرام ایجاد نکنم چرا که به اعتقاد بیش‌تر منتقدان چهره‌ی من با لبخندی تلخ عجین شده است!

در ابتدای گفت‌وگو از ضعف فیلمنامه گفتید؛ فکر می‌کنید چرا «جاستین زیگهم» توانسته بود یک فیلمنامه‌ی کامل بنویسد؟

فکر می‌کنم اصلی‌ترین مسئله کمبود زمان بود؛ او برای نگارش فیلمنامه‌ی این فیلم تنها سیزده روز وقت داشت!

دلیل این همه عجله چه بود؟

سرمایه‌گذاران اصرار زیادی بر اتمام هرچه زودتر کار داشتند و متأسفانه راینر هم در این باره هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌داد! در این بین هم سرمایه‌گذاران مقصر بودند و هم راب راینر!

شما در این باره هیچ صحبتی با راینر نداشتید؟

من یک بازیگر موبعداً امضای قرارداد همکاری ملزم به ایفای نقش هستم! اما حق اظهار نظر که برای شما آزاد است؟!

همین‌طور است، من هم تا جایی که توانستم نظرات خودم را در اختیار راینر قرار دادم تا بتوانیم با کمک هم از افت تدریجی فیلم جلوگیری کنیم که فکر می‌کنم در این زمینه موفق بوده‌ایم.

یکی از ویژگی‌های خیلی خوب فهرست آرزوها صحنه‌های کم و یا بدون دیالوگی است که تماشاگر را به خنده وامی‌دارد!

این مورد از ایده‌های خودم بود، می‌دانید چرا؟

احتمالاً به دلیل علاقه‌ی شخصی‌تان به سینمای صامت ...

خیر، می‌خواستم تماشاگران و یا سایر همکاران فیلمساز را به این باور برسانم که هنوز هم می‌توان کمدهای کم‌دیالوگ ساخت؛ کمدهایی که در آن‌ها این حالات شخصیت‌هاست که بیش‌ترین بار طنز داستان را منتقل می‌کند.

یعنی همان چیزی که در زمانه‌ی ما کمیاب شده است!

متأسفانه کمدهای روزگار ما پر شده‌اند از وراچی‌های بیهوده و بازی با کلمات و همین پرحرفی‌ها هستند که سبب خستگی تماشاگران می‌شوند! مخاطبان این روزهای سینما نیاز به شیوه‌های جدیدی برای خندیدن دارند، اما فیلمسازان هم‌چنان بر روش‌های امتحان پس داده اصرار می‌ورزند!

در این باره بیش‌تر توضیح دهید.

ببینید در شرایطی که نمی‌توانیم به خلق چیزهای تازه دست بزنیم بد نیست سری به گذشته بزنیم؛ مثلاً هیچ ایرادی ندارد که کنکاشی داشته باشیم بر ویژگی‌های مثبت سینمای صامت و از آن‌ها به شکل‌هایی کاملاً مدرن استفاده کنیم، بدون شک این رجوع به گذشته می‌تواند به خلق صحنه‌هایی زیبا منجر شود! ■